

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مصرف مجهول المالك اینها احتمالاتی را مطرح فرمودند. احتمال در اصطلاح مرحوم استاد دوش، این که مال خود شخص باشد، فقط خمسش را بدهد. که به این صحیحی علی بن مهزیار تمسک شده است.

و مثل مال یوخذ و لا یعرف له صاحب؛ البته یک متن دیگرش به نظرم و لا یعرف له صاحبه، هم باشد. یکی با ضمیر و یکی بی ضمیر است.

و مرحوم البته ایشان باز یعنی باز که من می خوانم، از محقق همدانی هم نقل کردند که باز نشد دیشب کمی گشتم کتابش را پیدا نکردم فعلا. اما ایروانی دارد و هذه الصحیحی صریحه فی جواز تملک مجهول المالك بعد اخراج الخمس. بله، مرحوم ایروانی این مطلب را دارد و فرمودند شاید برای بعضی از فواید عبارات مرحوم ایروانی را هم بخوانیم.

اولا به لحاظ تسلسل بحث که حفظ بشود، حالا من چون کتاب مرحوم همدانی را ندیدم. قاعدتا در کتاب خمسش باید گفته باشند. الان در ذهنم نیست که مثلا حاشیه بر مکاسب دارند یا در حاشیه مکاسبشان فرمودند. الان در ذهنم نیست.

عرض کنم که خود مرحوم شیخ قدس الله نفسه در کتاب مکاسب، خود شیخ، این احتمال را نداده است. مرحوم شیخ احتمالاتی دادند، صدقه، وصیت نمی دانم فلان، حفظش و وصیت و اما اینکه مالک او بشود بعد از اخراج خمس، خود مرحوم شیخ انصاری در احتمالاتی که بحثی که اینجا کردند در مکاسب، احتمالش را ندادند. و مرحوم سید یزدی هم در حاشیه شان ایشان هم احتمال نداده است. اصلا متعرض این احتمال نشدند.

حالا اگر مرحوم همدانی اول فرموده باشند احتمالا شاید اول من تعرض ایشان باشد، در این حواشی که ما دیدیم اولش ایروانی است، بعدش هم آقای خویی. مرحوم ایروانی هم ادعا کردند که صریحه.

علی ای حال این در ذهنتان باشد که در این تقریبا مثلا ۱۵۰ سال اخیر چون شیخ ۱۸۱ وفاتش است، ۱۲۸۱، حالا مثلا بگوییم ۱۵۰

سال اخیر، در آن دو تا کلمات نیامده است. در همه کتب نیامده، این بعدها آمده است. من جمله

س: ۰۳:۰۹

ج: نه اصلا این بحث را ندارند که از این روایت در می آید مجهول المالک و ملکش می شود. خود شیخ هم احتمال نداده اصلا، نیاورده، در مکاسب اگر مایل باشید، چون بد نیست، چون عبارتش یک مقدار مشوه است یک مقدار همی رفته و برگشته، می خوانیم یک روزی خود عبارتش را. چند تا احتمال داده اما این احتمال که ملک می شود بعد از اخراج خمس، این را ایشان نداده اصلا احتمال. بله مرحوم ایروانی آورده. بلکه ادعا دارد که صریحه فی ذلک. دقت فرمودید؟

حتی مرحوم یزدی هم نیاورده است. مرحوم یزدی هم که احتمالات داده، احتمالات ثنائی هم داده است. مراد من از احتمالات ثنائی مثلا می گوید مخیر است بین صدقه و اعطاء به حاکم. مراد من از احتمالات ثنائی یعنی این. یا مثلا اولاً به حاکم بدهد اگر نشد صدقه. این طوری.

احتمالات وحدانی فقط صدقه یا فقط حاکم یا مثلا مال امام. آن هم احتمال داده همان روایت داود بن ابی یزید

س: صریح در چه

ج: در تملک.

این را الان تا آن جایی که من دیدم بله مرحوم ایروانی دارد. نه در شیخ آمده، نه در خود مکاسب آمده این استدلال و نه در کتاب حاشیه مرحوم سید. من دیگر همه حواشی را نگاه کردم. این دو سه تایی که نگاه کردم می گویم. مال محقق همدانی را هم ندیدم.

س: خود جنابعالی هم صریح می دانید روایت را در اینکه ملک

ج: حالا معلوم می شود هنوز بحث نکردیم که داریم یواش یواش بررسی می کنیم. اجازه بفرمایید. اول یک جولانی بدهیم آخر کار ببینیم

چه می شود. گفت جوجه ها را آخر پاییز می شمارند.

عرض کنم که اولاً آن وقت مرحوم آقای خوبی اشکال کردند وارد فی بیان موارد الخمس؛ اشکال ایشان را دیروز خواندیم که عرض

کردیم خیلی واضح نیست. و من هذا القبیل ما ورد فی بعض الروایات، دیروز این روایت را خواندیم که عرض کردیم صحیح است. از

توقیعات مرحوم حمیری است. ظاهراً به حضرت امام هادی صلوات الله و سلامه علیه و فقط انما الکلام در آن روایت آیا امام (ع) بیان

لقطه رافرمودند، اینکه در شکم حیوانی پیدا کرد لقطه است، آن وقت بیان یک حکم کلی به نظر بنده. چون عرض کردیم صاحب وسائل هم

حکم کلی نفهمیدند. آن حکم کلی این است که گاهی اوقات دایره تعریف محدود است. به همان دایره محدود انجام می دهیم. دیگر تا یک سال نمی خواهد، می تواند تملک بکند.

همین مثال یک گوسفندی گرفته گاوی گرفته، توی شکمش یک کیسه پول درآمد. این کیسه خب معلوم است، پول هم معلوم است، این دیگر مثلا جزو مباحات اصلیه که نیست. این ملک شخصی است. امام (ع) می فرماید به همان بایع بگو، بگو مثلا شما کیسه پولی داشتید، در همان طویله ای که بودید حیوان آنجا بود، اگر آن بایع نشناخت دیگر ملک توست. رزقک الله اياه.

این رزق رزقک الله، در روایت لقطه هم آمده. حالا دیگر امروز حال نداریم، بقیه اش را خودتان نگاه بفرمایید.

پس یک احتمال دارد که روایت ناظر باشد به این نکته اصلا. عرض کردیم صاحب وسایل هم نفهمیدند. ایشان البته در باب لقطه آورده، کافی هم در باب لقطه آورده، مرحوم شیخ صدوق هم لقطه. به ذهن ما حرف بدی نیست، حرف خوبی است.

یک احتمال هم دارد همین طور که اینجا الان عرض کردیم روایت مربوط به مجهول المالک باشد. بگوییم اگر توی شکم گاو پیدا کرد مجهول المالک است. بله، برای اینکه صدق مجهول المالک بکند از بایعش سوال می کند. این مقدار کافی است که مجهول المالک باشد. آن وقت امام (ع) چون دست امام (ع) است، چون عرض کردم در خارج از بحث، ائمه ما این دو شأن را یعنی یکی بیان احکام الهی واقعی و یکی هم بیان یعنی تنفیذ ولایی و احکام ولایی هر دو را با هم داشتند. علمای اهل سنت نداشتند، مثل ابو حنیفه فرض کنید. او برای خودش فقط شأنش را استنباط احکام الهی می داند. ولایت را به حاکم به همان خلیفه حالا هر خلیفه ای که بود، ولایت را به او بر می گرداند. لذا در عبارات اهل سنت عادتاً اگر حکمی آمد، مراد حکم واقعی است. اما در روایات اهل بیت (ع) این مشکل پیدا می شود. ممکن است حکم ولایی باشد، ممکن است حکم واقعی باشد.

اگر بزنیمش به باب لقطه انصافاً به حکم واقعی بیشتر شبیه است. بزنیمش به مجهول المالک به حکم ولایی شبیه تر است. چون به هر حال چون امام (ع) ولی امر است، به امام مراجعه کردند، امام (ع) فرمودند که ملک خودت باشد. این شأن امام (ع) است.

و عرض کردیم باز هم در خلال بحثهای سابق اشاراتی حالا عرض، که اگر دوران امر بشود بین حکم واقعی و ولایی اصل اولی بین اصحاب ما این است که امام (ع) حکم واقعی را فرمودند. و لذا به ذهن ما می آید که حملش در باب لقطه خوب است اما خب می شود بر آن جهت هم حمل کرد. اما اینکه ایشان فرمودند تملک المشری و اعطا خمس؛

ج: نه شأن اولی امام (ع) بیان احکام واقعیه است. اینکه بخواهند اعمال ولایت بکنند، احتیاج به دلیل واضح دارد.

پس بنابراین اگر بزنیمش به مجهول المالک انصافا به حکم ولایی شبهه است. اگر بزنیمش به لقطه به حکم واقعی شبهه است. روشن

شد انشاء الله این نکات؟

بعد ایشان فرمودند آقای خوبی و کذلک ما ورد فی جملة من الاحادیث من انه اذا وجد مالا فی بطن السمک اشتراه من الصیاد فانه

یتملکه و یعطى خمسة؛ اینجا هم فرمودند که خمسش را بدهد و تملک می کند. من غیر مراجعه الی المالک، بدون اینکه ظاهرا ایشان آن

روایت را هم مجهول المالک فرض کردند.

این روایاتی که ایشان الان فرمودند این را هم صاحب وسایل در باب لقطه آورده است. آن روایتی را که دیروز گفتیم در باب به اصطلاح

۹ لقطه بود. این روایتی را که امروز مرحوم استاد میفرمایند در باب ۱۰ لقطه است. البته به ذهن می آید که روایات چیز باشد، یکی باشد،

حالا تعابیر مختلفی است.

به هر حال ایشان در اینجا آقای خوبی فرمودند روایت. روایتی که هست در باب ۱۰ بله، ایشان نوشته، من وجد مالا، ایشان مالا آورده

که ظاهرا مطلق است. فی جوف سمكة فهو له، معلوم نیست مال به این اطلاقی باشد که ایشان فرمودند.

به هر حال روایتش را بخوانیم تا ببینیم از روایتش چه در می آید.

س: مباحات نبوده

ج: چرا. بله، اشتباه کردند. آقایان اشتباه کردند.

حدیث اول باب را در باب نه دیروز توضیح نکته تبدیلی هم عرض کردیم. انصافا مرحوم صاحب وسایل دو تا حدیث قرار داده و خلاف

ظاهر است. یکی است و آن هم از توقیعاتی است که مرحوم حمیری پدر به حضرت هادی (ع) نوشتند. توضیحش گذشت.

روایت باب ۱۰ ایشان پنج تا روایت نقل کرده، به ذهن می آید مجموعش یکی باشند. حالا پنج تا شماره زدند، حالا به احترام ایشان پنج

تایش را هم بخوانیم.

روایت اول محمد بن یعقوب مرحوم کلینی. این روایت را مرحوم کلینی در کتاب روضه آورده است. اواخر روضه هم هست. در کتاب

روضه آوردند که عادتاً خب عرض کردیم حتی این قدر امرش مشکوک است که عده ای گفتند مال مرحوم کلینی نیست. و حتی عده ای هم

نسبت دادند به ابن ادریس. من نمی فهمم حالا چرا ابن ادریس اسمش آمده در این وسط، این را هم نفهمیدیم. عبارتی چیزی توش نیست که مال ابن ادریس باشد. ظاهراً کتاب مال همان کلینی است قدس الله سره. اما همچنان که اسمش را روضه گذاشته متفرقات است مثل کشکول. بوستانی است، بوستانی است از روایات و متفرقه هم هست. توش صحیح هم دارد، معتبر هم دارد، فواید خوبی هم دارد. متفرقه است، انصافاً متفرقه است، بعضی هایش خیلی لطیف است یعنی انصافاً به درد بخورد هست انسان نگاه بکند.

یک بابی دارد در اواخر روضه به نام حدیث العابد، دو تا روایت آورده این روایت دوم حدیث العابد است.

مرحوم کلینی پس از همان اول روشن شد که روایت مورد اعتماد نبوده است. صدوق هم نیاوردند. و حالا نسبت داده شده به صدوق، در کتبی که الان به دست ما نرسیده است. پس به لحاظ مصدري تا اینجا روشن شد مصدري که به ما رسیده، مصدر معتبري نداریم در خود اساس کافی، باب لقطه مثلا، کافی آورده باشد، یا بعدها شیخ صدوق در فقیه آورده باشد، حتی شیخ طوسی در کتاب تهذیب که دیگر از این لحاظ از آن دو تا اضعف است، در این چهار کتب اربعه ما نیامده است. این حدیث کلا نیامده است. این هم از همان اول معلوم می شود که پایش می لنگد، همچنین خیلی صاف صاف نیست وقتی با این تاریخی که ما عرض کردیم.

به هرحال محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد بن احمد، در بعضی نسخ احمد بن محمد تنها هست. بعضی از نسخ احمد بن محمد بن احمد هست. بن احمد هم دارد. به نظرم در نسخ چاپی که ما داریم، همه اش احمد بن محمد تنهاست. عن علی بن الحسن، این احمد بن محمد بن احمد، عاصمی است، احمد بن محمد بن فلان عاصمی از اجلای اصحاب ما در بغداد بوده، کلینی در آن سفری که به عراق داشته، از ایشان حدیث نقل کرده است. حالا آیا در آن سفر نهایی نقل کرده بعد، عرض کردیم مرحوم کلینی از مشایخ کوفه و بغداد، حدیث نقل کردند. احتمالا یک سفر اولی داشتند. بعید است چون سفر آخر ایشان که بغداد منتقل شدند، باید حدود بعد از ۳۲۰ باشد. ایشان از مشایخ کوفه مثل حمید بن زیاد نقل کردند که ۳۱۰ وفاتش است. ظاهرا ایشان حالا سفری برای زیارت رفتند کربلا و نجف، مقداری از میراث های عراق را با خودشان آوردند که به احتمال قوی در آن سفر باشد. بعید است سفر بعدی که رفتند و کتاب را تکمیل کرده بودند بعد آنجا بخش کردند در بغداد.

ج: بعید است خیلی بعید است. ۳۰۰ زمان حسین، یعنی زمان محمد بن عثمان. خیلی بعید است. چون ۳۰۰ محمد بن عثمان است، ۳۰۴ حسین بن روح است. تا ۳۲۴ یا ۳۲۵ حسین بن روح است. خیلی بعید است معاصر این دو تا در بغداد باشد، و چیز درستی نقل نکند. خیلی بعید است.

به هر حال مرحوم کلینی دو تا استاد دارند که هر دو مال عراق هستند با نام احمد بن محمد. یکی ابن عقده است و یکی هم عاصمی. عاصمی اصلش کوفه بوده ساکن بغداد، ابن عقده هم تا آخر کوفه بوده است. ایشان از این دو نفر نقل می کنند و این دو نقل یک خصلتی دارند هر دوشان مستقیم از ابن فضال پسر نقل می کنند. این علی بن حسن ابن فضال پسر است. دقت کردید؟

س: احتمال هست کتابهای ابن فضال پیش اینها بود،

ج: چرا، خودش ظاهرش احتمالا کتاب است دیگر. چون اینها شأنشان شأن محدثین بودند. نبودند که خودشان مبدع باشند.

علی ای حال علی بن حسن و داریم، در همین روضه قبل از این یک حدیثی است نوشته عن احمد بن محمد بن محمد، احمد بن محمد بن احمد، و هو العاصمی، تصریح به اسمش کردند. خود مرحوم کلینی تصریح کردند. لذا واضح است که اینجا، اما اگر احمد بن محمد تنها بود، شاید ابن عقده هم باشد. آن هم از ابن فضال پسر نقل می کند.

من عرض کردم سابقا کرارا و مرارا و تکرارا که مرحوم کلینی از ابن فضال پدر به دو واسطه نقل می کند. و غالبا هم می گوید ابن فضال. حسن بن علی هم می گویند اما غالبا می گوید ابن فضال. حالا غالبا نه، زیاد، حالا نمی توانم بگویم غالب. آمارش دقیق در ذهن من نیست. لذا ابن فضال عند الاطلاق در کتاب کلینی پدر است. از پسر هم که علی باشد، نقل می کند. عادتاً توسط همین عاصمی یا ابن عقده، از اینها نقل می کند به یک واسطه. از پدر به دو واسطه و از پسر به یک واسطه نقل می کند. یاد نمی آید در اینجاها ابن فضال آورده باشد. الان در ذهنم نیست. الان در ذهنم نیست با یک واسطه ابن فضال گفته باشد. با یک واسطه ظاهراً علی بن الحسن می گوید یعنی ابن فضال پسر. روشن شد؟ به خلاف مرحوم شیخ طوسی. شیخ طوسی غالباً در کتاب تهذیب می گوید ابن فضال مرادش پسر است. خلاف کلینی. غالباً مخصوصاً وقتی که ابتدای سند می آورد. ابن فضال مراد ایشان پسر است که همین علی بن حسن باشد.

پس بنابراین حدیث را ایشان از مشایخ بغداد گرفتند که اصلش هم کوفه بوده و ایشان کوفه، از ابن فضال پسر گرفته است. خوب است، محمد بن عبدالله بن زراره هم بد نیست اجمالا. محمد بن فضیل یک مقداری تشخیصش و توثیقش و اینها شاید خالی از اشکال نباشد.

و ابی حمزه ثمالی هم که کاملاً معروف است. مگر به همین قرینه قبول بکنیم که محمد بن فضیل کیست. راجع به ایشان هم سابقاً صحبت کردیم دیگر حال تکرار نداریم.

به هر حال سند یک مقداری به لحاظ محمد بن فضیل مشکل دارد. در کتاب مرحوم مرآة العقول مجلسی نوشتند مجهول. مجهول شاید مرادش همین باشد. فکر نمی‌کنم مرادش احمد بن محمد باشد. محمد بن فضیل را شاید گفته است.

عن ابی جعفر فی حدیث، حدیثش مفصل است. ایشان خیلی تلخیص کرده مرحوم صاحب وسائل تلخیص کرده است. آن حدیثش هم آن متنش فوایدی دارد حالا دیگر اگر بخواهیم بگوییم خیلی از بحث خارج می‌شود. حالا دیگر باشد.

عن رجل عابدا من بنی اسرائیل کان محارفاً، محارف را با فتح راء بخوانید، محارف، این در لغت عرب ضد مبارک است. اصولاً کلمه مبارک که در لغت عرب است، ضدش محارف است. اصطلاحاً این طور معنا می‌کنند، آدمی که مبارک است و میمون است و به قول معروف دست به خاک می‌زند طلا می‌شود، این را مبارک می‌گفتند. و آدمی به عکس است همه‌اش در زندگی‌اش نکتب می‌آید، همه‌اش در زندگی‌اش مشکل پیش می‌آید، اصطلاحاً به این به اصطلاح محارف می‌گفتند. کلمه محارف. مثل همان است. آن هم مجهول است، این هم مجهول است. و در اینجا مخصوصاً در این نسخه‌ای که چاپ جدیدی کردند یک شرحی راجع به محارف داده شده، چند سطری، شاید نصف صفحه است، خیلی دقیق نیست.

عرض کنم خدمتان که روی همان قاعده کلی که در زبان عربی سعی کردند معانی معقول را از معانی محسوس بگیرند. برکة را اصولاً در جایی است که شتر می‌خوابد، استراحت می‌کند. برکه این است. که مبارک از آن گرفته شده است. محارف از کلمه حرف گرفته شده، حرف در خود لغت عرب به معنای طرف است، نه خود وسط، طرف. حالا اگر بخواهیم تصویر محسوسش را در خارج بگوییم فرض کنید پشت بامی هست حالا بزرگ باشد، یا متوسط، یک کسی وسط پشت بام بخوابد. خب قاعدتاً ممکن است در حال خواب غلت بزند، نیم متر این طرف، نیم متر آن طرف، دو متر این طرف، خب این قاعدتاً خب پشت بام است دیگر، از این طرف به آن طرف غلت می‌زند. اما اگر بخواند همین شخص لب پشت بام بخوابد، حرف من السطح، یعنی طرف من السطح. ممکن است فرض کنید شخصی باشد که در خواب راه نمی‌رود، مثلاً، خوابید، این احتمال دارد یک غلت کوچک بزند از بالا بیفتند. لذا این دو کلمه را از این دو حالت گرفتند.

مبارک یعنی آن کسی که یک حالت ثبات دارد. محارف یعنی علی طرف. و منهم من یبعد الله علی حرف فان اصابه خیر یطمئن به و ان اصابه شر غلب علی وجه؛ دقت کردید؟ این کلمه حرف هم در قرآن آمده است. محارف را از این گرفتند، یک چیزهایی که نوشتند در این

کتاب خیلی علمی نیست. این یک اصطلاحی بوده در زبان عرب، اگر چیزی ثبات داشته، نعمتی بوده که بر این شخص ثبات داشته، می گفتند این شخص مبارک است در زندگی اش، یعنی نعمت بر او دوام دارد. مثل همان انسانی که وسط پشت بام خوابیده. اما اگر نعمت گاهی اوقات هست، گاهی اوقات نیست، این طور نیست که قطعی باشد، این را می گفتند اصابة طرف من النعمه، طرف، و خود این شخص می شد محارف. این کلمه محارف و مبارک که در قرآن هم استعمال شده، محارف استعمال نشده، حرف در قرآن استعمال شده است، (و منهم من يعبد الله على حرف)

س: به چه معناست آنجا

ج: آنجا هم همین است. یعنی یک طرف. یک نکته ایمان، فرض کنید مثلاً بیاید مسجد نماز بخواند، پول به او بدهند، فرض کنید در مسجد مثلاً خرما تقسیم بکنند خوب است. اما یک روز بخواهد برود مسجد مشکل داشته باشد دیگر نمی رود. یعنی این طور نیست که واقعا به مسجد ارتباط دارد. خیرش باشد می رود، فان اصابه خير يطمئن به و ان اصابته فتنة ان غلب على، بر می گردد تا مشکلات روبرو شد بر می گردد.

این يعبد الله على حرف، یعنی علی طرف. و

س: ۲۱:۱۲

ج: تقریباً، طرف یعنی طرف سطح. یعنی این دیگر آخر خط است. این ممکن است بماند و ممکن است از بین برود. ممکن است تا صبح هم بخوابد تکان نخورد، ممکن است همان ساعات اولیه از پشت بام بیفتد.

این را آمدند در لغت عرب از کلمه حرف باب مفاعله گرفتند شد محارف، در مقابل مبارک.

این که در یکی از اوصاف ليلة القدر، چون ليلة القدر اوصافی دارد. سلام هی حتی مطلع الفجر، تنزل الملائكة و الروح، اینها همه اش اوصاف شب قدر است. یکی از اوصاف شب قدر ليلة مبارکه، این ليلة مبارکه در اوصاف شب قدر اشاره به این است که شبهای دیگر محارف است، این شب مبارکه است. این شب قدر بالخصوص شب مبارکی است اما شبهای دیگر چون یک تصور کلی بود، که در شب تدبیر امر می شود. تقدیر و اندازه گیری و برنامه ریزی در شب می شود، اجرا در روز می شود. این ضرب المثل عربی امر دبر باللیل، برنامه ریزی در شب است، اجرا و تطبیق و تنفیذ در روز است.

آن وقت این صحبت بود که شما در شب اگر دعا هم بکنید، ممکن است خداوند دعایتان را مستجاب بکند، لکن این استجابت محارف است، یعنی ممکن است انجام بشود فردا، ممکن است انجام نشود. ممکن است فردا تحقیق پیدا بکند، اما در شب قدر، از خصوصیات شب قدر این ليله مبارکه است، همین که در روایت دارد، تقدیر یک سال در این شب داده می شود، این اگر تقدیر آن شب شد، این تا سال هست. چون (تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر) چون در شبهای دیگر از یک قسمت امر است. در خصوص شب قدر این از کل امر است. کل آنچه که در عالم ماوراء طبیعت هست در این شب قدر نازل می شود و ملائکه آن را...

و لذا این ليله، ليله مبارکه است. این مبارک بودنش این است. این تعبیر مبارک در مقابل محارف است. شبهای دیگر هم که تدبیر بشود یا تقدیر بشود، علی حرف علی طرف. لکن در شب قدر این طور هست که این مبارک است.

این و کان محارفا که در اینجا آمده محارف یعنی کسی که خوش شانس نبوده، کسی که بیچاره بوده، یک روز پول گیرش می آمده، ده روز پول گیرش نمی آمده است. این مراد از محارف، اما کسی که نعمت بر او دوام داشته، به او می گفتند مبارک. یک مبارکی بوده، فکر می کنم دیگر معنایش روشن شد. چون در این نسخه چیز یک شرحی داده که کمی دور از آبادی است.

کان محارفا فاخذ غزلا فاشتری به سمكة فوجد فی بطنها لؤلؤة فباعها بعشرين الف درهم فجاء سائل فذق الباب فقال له رجل؛ خلاصه اش حالا بقیه اش را آقایان بخوانند چون دیگر محل کلام ما نیست. گفت برو آن پول را بگیر، بعدش هم گرفت و بعدش هم برگرداند، زنش گفت چرا این کار را کردی، گفت اشکال ندارد این محتاج بود و بعد هم گفت من فرشته بودم می خواستم ببینم شما حالت شکر دارید یا ندارید. الی آخر.

محل استشهاد در این حدیث مبارک فوجد فی بطنها لؤلؤة فباعها بعشرين الف درهم؛ از صیاد گرفت و به اصطلاح، حالا در بعضی از روایات، در همین روایت هم تقریباً گفته شده، اما در بعضی از روایات شرح بیشتری داده شده که حالا یکی دیگر را هم می خوانیم.

مرحوم راوندی در کتاب قصص الانبیاء در این کتاب در این حاشیه ای که من دارم الان از مجلسی در بحار نقل کرده است. مجلسی با ایشان معاصر هستند، از نظر فنی فرق نمی کنند مثل هم هستند. این عادتاً باید از نسخ، چون آن وقت چاپ نشده بود، اما الان چاپ شده قصص الانبیاء. حالا قصص الانبیاء جزائری که چاپ شده اما نمی دانم قصص الانبیاء راوندی هم ظاهراً چاپ شده است.

عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله علیه السلام کان فی بنی اسرائیل رجل و کان محتاجا، این رجل که غلط است، رجلاً، فالتحت علیه امرأته فی طلب الرزق فابتهل الی الله فی الرزق فرأی فی النوم ایما احب الیک درهمان من حل او الفان من حرام؛ فقال درهمان من حل

فقال تحت رأسك فانتبه فرأى الدرهمين تحت رأسه فاخذهما واشترى بدرهم سمكة و اقبل الى منزله فلما رأته المرأة اقبلت عليه كاللائمه؛  
که چون سمکه ارزان بوده مثل اینکه خراب بوده؛ و اقسمت ان لا تمسها فقام الرجل اليها فلما شق بطنها اذا بدرتين فباعهما باربعين الف  
درهم؛ این هم روایتی که در شکم سمکه، البته این که خیلی ضعیف الاسناد است و اصلا اوضاع خاصی دارد.

من عرض کردم این امثال مرحوم راوندی، امثال مرحوم مجمع البیان، امثال مرحوم طبرسی در آن مشکاة الانوار، نوه ایشان، امثال  
ابوالفتوح رازی، اینها چون قائل به حجیت خبر نیستند تعبدا، گاهی اوقات یک خبرهای خیلی ضعیفی هم می آورند. حالا شده مثلا گفتند  
ذوقا مورد قبول ماست مثلا. اینها دارند در این کتبی که قائل به حجیت خبر نیستند، گاهی خبرهای خیلی ضعیفی می آید.

باز در همین کتاب راوندی باسناده عن ابن بابویه، حالا دیگر بحث اسناد ایشان و آن اسمائی که در آن هست و تشخیص آنها را فعلا  
وارد نمی شویم. ابن بابویه، در کتب صدوق فعلا موجود نیست. آیا مثلا نظر ایشان یک کتاب دیگری بوده، نمی دانیم.

عن محمد بن علی ما جیلویه، که یک توضیحی سابقا عرض کردیم. عن محمد ابی القاسم، این جد ایشان است و داماد برقی است.  
عن محمد بن علی، این همان صیرفی است ابو سمینه که گفته شده من اکذب البریه، عن محمد بن عبدالله بن زرارہ، از اینجا با سند کلینی  
یکی می شود. سند اولی که از کلینی خواندیم.

پس در حقیقت حدیث در دو مصدر آمده: یکی در کتاب مرحوم کلینی که رفته به بغداد، و از بغداد به کتاب ابن فضال در کوفه و در آنجا  
از روایت محمد بن فضل نوشته، فضیل درست است.

یک طریق دیگر هم مرحوم راوندی قدس الله نفسه که همین کاشان ماست ظاهرا، ظاهرا ساکن اینجا بوده، به طریق ضعیفی طریق ابو  
سمینه باز بر می گردد به همان محمد بن عبدالله بن زرارہ عن محمد بن فضیل عن ابی حمزه عن ابی جعفر.

در اینجا دارد که باز هم همان است. کان فی بنی اسرائیل عابد و کان محارفا، باز هم عابدا دارد، محارفا هم دارد که الان، تنفق علیه  
امراته، زنش به اصطلاح به او کمک می کند. فجاءوا یوما فدفعت الیه، اینجا غزلا دارد اما شاید در نسخه یا کافی است یا همان نسخه  
درستش نصلا من غزل، نصل ولو در لغت عربی آن ته نیزه را می گویند، لکن مرادشان وقتی که به اصطلاح می دانی که این زنها که سابقا به  
اصطلاح پشم می ریستند، ریسندگی می کردند، یک مثلا دایره ماندی بود مثل یک چرخ بود و می چرخید و بعد یک جایی جمع می شد.  
آن را وقتی که آن رشته شده آن که جمع شده، از توی آن در می آوردند نصل می گفتند. وقتی توی آن بود، غزل بود در می آوردند نصل بود.  
فدفعت الیه نصلا من غزل فذهب فلا یشتري بشیء، یک نسخه دارد بازار بسته بود، وقتی رفت کسی نخرید.

فجاء الى البحر فاذا هو بصياد قد اصطاد سمكا كثيرا، فاعطاه الغزل و قال انتفع به في شبكتك، می گوید این گفت به درد نمی خورم، گفت خیلی خب اقلا مثلا در این نخ های تور ببند، که به درد تور، شبکه یعنی تور، فذفع اليه سمكة فرفعها و خرج بها، کمی تلخیص شده، فلما شقها بدت من جوفها لؤلؤة فباعها بعشرين درهم؛ این هم خب واضح است وضع سندش.

حدیث شماره ۴ حالا بله، حدیث شماره ۴ را مرحوم شیخ صدوق در امالی آورده از محمد بن قاسم استرآبادی مفسر خطیب استرآبادی. عرض کردیم این شخص را اصولا ما نمی شناسیم. مرحوم ابن غضائری تضعیف کرده، از عجایب کار این است که نه شیخ نه نجاشی متعرض حالش نشدند. اصلا مرحوم صدوق یک چیزهایی نقل می کند نجاشی حتی نمی آورد بگوید اقلا ضعیفا مثلا، اصلا متعرض نمی شود کلا. به هر حال شخص عجیبی است ما آشنایی با ایشان نداریم، معلومات همین تفسیر عسکری دیگر، راوی تفسیر عسکری ایشان است محمد بن قاسم استرآبادی. و نمی دانیم حالا این اصلا چه جور آدمی بوده است. آدم عجیب و غریبی به ذهن می آید.

عن جعفر بن احمد عن محمد بن عبدالله بن یزید، آن را که من در روایات ایشان استخراج، غیر از حالا کتاب تفسیر، روایات ایشان و چند تایش را دیدم در امالی و غیر امالی، صدوق هم نقل می کند، کس دیگری هم نقل نمی کند. یک واسطه ای را نقل می کند که اصلا شناسایی نمی شود یعنی به ذهن قوی می آید که اسم جعلی باشد. بعدش از مشاهیر می آورد، یا مشاهیر ما یا مشاهیر اهل سنت. این هم خیلی عجیب است. خیلی بالاخره ما لفظ کارش را فهمیدیم، نحوه کارش اینجوری است. یک اسم عجیب و غریب، مثلا می گوید آقای فلان بن فلان که هر چه هم شما سوال بکنید کسی نمی شناسد. بعد می گوید از آقای خویی اینجور نقل کرده است. اسم بعد از او جلیل القدر است، اما آن اولی خیلی درب و داغون است، به طور کلی اصلا قابل شناسایی نیست به هیچ وجهی.

س: ایشان درک کرده محمد بن قاسم،

ج: چه کسی را

س: امام عسکری علیه السلام را

ج: نه به وسیله دو نفر، یوسف بن احمد بن زیاد، اصلا نمی شناسیم دو نفر هر دو مجهول مطلق.

عن ابی محمد العسکری

س: یعنی آن دو نفر ادعا دارند که امام (ع) را درک کردند.

ج: بله گفتند هفت سال رفتیم خدمت امام (ع)، این تفسیر را به ما گفتند. خود امام (ع) مدت امامتش پنج سال و نیم است. حالا این

از همان اول تفسیر نامربوط دارد. این که بعضی سعی کردند تأیید کنند شاید توجه نفرمودند.

علی ای حال با اسمهای عجیب و غریب، جعفر بن احمد فلان، عن سفیان بن عیینه، این از اجلاء اهل سنت است. همان قاعده را من می گویم آن جدول کارش را ما چون ندیدم کسی تا حالا متنبه به این کار شده باشد. دیدیم این شخص خب سابقا همینجا خواندیم بعضی از علمای اهل سنت که نقادند، گفت هر چه می خواهند وضاعین وضع حدیث بکنند ما پیدایش می کنیم، ما آن رمز کار را پیدا می کنیم. خرابی را بیاورند ما درستش می کنیم. آن که من برایم روشن شد، چون ندیدم کسی تا حالا تنبه، مرحوم آقای مفصل آقای تستری دارد اما ندیدم این را تنبه پیدا کرده باشد. ظاهرا نحوه کار ایشان این است. یک انسان مجهول مطلق که ظاهرا ابداعی ذهن خود ایشان است، جعل می کنند. بعد از او متصل می کنند به یکی از مشاهیر. حالا مثل اینجا سفیان بن اعینه که از اهل سنت است، یا امام عسکری (ع) که امام معصوم است.

عن الزهري عن علی بن الحسین فی حدیث، بله، بعد آنجا بله اشتری سمكة باحدی القرصتین، شاید در خود این تفسیر عبارات حتی غلط و غلوپ که دارد، مطالب غلط و غلوپ که دارد شاید بشود گفت بهترین عبارت کل تفسیر همین اما من کان من الفقهاء باشد این هم مال همین تفسیر است. این که بعضی نوشتند توقیعات امام مهدی (ع)، اشتباه کردند. من حتی بعضی دیدیم در تلویزیون صحبت می کردند جزو توقیعات حضرت صاحب الزمان (ع) گرفتند. این منحصر در همین تفسیر امام عسکری (ع) است. اما من کان من الفقهاء به اصطلاح ۳۳:۰۲ حافظا لنفسه، مخالفا علی هوی، علی دارد، لام ندارد، مطیعا لامر المولی فللعوام یقلده.

علی ای حال کیف ما کان ظاهرا همین عبارتش قشنگ درآمده است، بقیه اش خیلی... حالا من دیگر عباراتش را نمی خوانم چون جعلی است دیگر احتیاج به، گفت که کفی بالمرء کذب ان یحدث بکل ما سمعه؛

س: اگر این روایت را هم اشکال کنید دیگر فقها سرشان بی کلاه می ماند دیگر

ج: گفتیم که از همین اول بی کلاهی را فکری برای کلاه بکنند.

س: در لسان روایات ۳۳:۳۳

ج: دیگر حالا آن بحث هایش، وقتی یک چیزی مجعول است دیگر خیلی بحث نکنید.

س: یعنی صدوق در امالی به وضاع بودن این ملتفت نبوده؟

ج: صدوق ظاهرا نظرش این بوده که هر چه که گفته شده جمع بشود. نظر خوبی است انصافا کار خوبی کرده است. این که این میراث را به ما رسانده کار خوبی است. اما حالا اینکه ما با آن چه بکنیم بحث دیگری است.

این یک روایت. روایت بعدی هم از کتاب تفسیر عسکری از همین شخص است. این شماره ۵ هم از همین شخص است.

پس مجموعه اخباری که وارد شده در اینجا که آقای خوبی فرمودند، اولاً در هیچ کدام از اینها اعطی خمس نیست که دیروز هم عرض کردیم. نمی فهمیم حالا احتمالا شاید جمع کردند احتمالا احتمال بسیار قوی احتمال جمع مطرح باشد والا این پنج تا روایت را ما با تمام دقت متنا، سندا، مصدرا خواندیم که روشن بشود. در هیچ کدام از این پنج تا کلمه خمس وارد نشده و مضافا که اینها اصلا در مجهول المالک نیست، نه لقطه است نه مجهول المالک.

احتمالا دری بوده، صدفی بوده، ماهی در دریا خورده رفته توی شکمش پیدا کردند. این ربطی به مجهول المالک ندارد اصلا.

بله آن چیزی که حالا مضافا احکام زمان بنی اسرائیل به درد ما می خورد آن بحث دیگری است. حالا فرض کنید به درد ما هم بخورد.

س: اصلا یعنی محل موضوع داشته که مطرح بشود

ج: نه اصلا آقای خوبی چون نوشتند و يعطی خمس نمی دانیم از کجا نوشتند. واقعا. خمس ما در آن زمان داشتیم لکن صدقه بوده است. اگر مالی پیدا می کردند حتی گنج، پیدا می کردند، یک پنجمش را صدقه، مثل همین مثلا صدقه ای که ما می گوئیم مثلا در بعضی از چیزها، آخر صدقه یعنی زکات پیش ما به طور طبیعی دو و نیم درصد است. مواردی پنج درصد و مواردی هم ده درصد.

س: اگر یک شاذی باشد توی قریه باشد، حالا این ثمنی بوده در دریا بوده

ج: حالا شاذ یا غیر شاذ

س: نه یک گوسفندی باشد در قریه باشد در محلی باشد

ج: این که سمک است، شات نیست که

س: خب می گوئیم حالا اگر مثلا این

ج: حالا دیگر اگر نفرمایید

س: ۳۵:۴۰

ج: احد الكيسه، این که در شکم آن نبود، فروخت

س: نه وقتی که درآورد فروخت یک مقداری را داد به سائلی. توضیحی کاری از این شاید استفاده کردند

ج: چه ربطی دارد به مجهول المالک؟ این پول تابع آن در است. در را فروخته است. کیسه را که از شکم ماهی در نیآورده که

علی ای حال کیف ما کان بنده سراپا تقصیر همه روایاتش را خواندیم. اضافه بر اینکه کلمه خمس توش ندارد، به ذهن من اصلا تعجب است چطور مرحوم استاد آوردند. البته آقای ایروانی هم اینها را نیآوردند این قسمت ها اختصاصی استاد است. مرحوم ایروانی این دو قسمت را نیآورده است. یکی آن روایت و یکی این روایت اینها را ایشان متعرض نشدند.

و به هر حال ما فعلا اولاً این روایت کاملاً واضح است که از قصص بنی اسرائیل است. و من عرض کردم یک روایتی هست از پیغمبر(ص)، اجمالاً چون متعدد آمده قبول بکنیم و الا در مصادر اهل سنت زیاد است. حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج؛ هر چه می خواهید به بنی اسرائیل بگویید. این داریم ما یعنی یک همچنین چیزی که حدثوا عن بنی اسرائیل و لا حرج. علی ای حال فعلاً قبول این روایت با این اوصافی که عرض کردم اولاً خود روایت روشن نیست و قصه است دیگر. این که مبدأ یک حکمی قرار بگیرد. بعدش هم اصلاً ربطی نه به مجهول المالک دارد و نه به لقطه دارد. هم از اینکه آقای خوبی در اینجا آوردند تعجب می کنیم که در باب مجهول المالک. هم از مرحوم صاحب وسائل تعجب می کنیم.

دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ اینها دیگر از آنهایی نیست که دیروز گفتیم مرحوم شیخ کلینی در لقطه آورده و شیخ صدوق در لقطه آورده. این را صاحب وسائل در لقطه آورده. منحصر خود صاحب وسائل. هیچ کدامش نیست این جزو مباحات اصلیه است. ماهی در دریا بوده یک دری صدفی رفته توی شکمش، گرفته درآورده. این جزو مباحات اصلیه است قاعده حیازت من حاز شیء فقد ملک؛ این ربطی به مسئله مجهول المالک ندارد. ربطی هم به مسئله لقطه ندارد. ما صنعه العلمان هر دو محل اشکال است. این راجع به جواب اول مرحوم استاد از روایت علی بن مهزیار. که فرمودند قد ورد بی بعض الروایات.

بعد یک جواب دومی هم دادند و بله، و آن جواب دوم این است: و ثانيا اذا سلمنا لو انا اذا لوسلمنا، خب معلوم است غلط است. كون الرواية في مقام البيان من هذه ايضا فلا نسلم كونها صريحة في جواز تملك مجهول المالک بعد اخراج خمسہ و انما هي مطلقة بنسبة اليه فتقيد بروايات الداله على لزوم التصديق بمجهول المالک؛ خیلی عجيب است ظاهرا ايشان مراجعه فرمودند به این روایت. ظاهرا این طور باید باشد. این روایت اگر می خواهید بیاورید. این روایت این است: و اعلم ان و اما الفوائد و الغنائم، اصلا حضرت جواد(ع) این جور توضیح می دهند. من دیروز گفتم ۲۰۸، ۲۲۰ است و همین سال شهادت حضرت هم هست سال ۲۲۰. و اما الفوائد، فهي کذا و مثل مال یوخذ و لا یعرف له صاحبه، من ضرب ما وصل الى اصحابنا من اموال الخرمیه؛ این بابک خرم دین که نیرو می فرستادند از خلیفه معتصم عباسی؛ چون بابک زمان مأمون قیام کرد، زمان معتصم کشته شد. و این سال ۲۲۰ هنوز بابک زنده بود. اگر این روایت درست باشد سال ۲۲۰؛ چون بابک اواخر ۲۲۲ گرفته شد و اوایل سال ۲۲۳ با شمشیر سرش جدا شد. سرش را یک طرف نصب کردند بدنش را یک طرف. کشته شد بابک خرم دین. این هنوز... امام(ع) می فرماید بلغنی ان اموالا عظاما، اموال زیادی از خرمی ها بعد از اینکه با اینها جنگیدند، جنگهای طولانی، خیلی طول کشید جنگ با اینها، چون مقاومت شدیدی داشت بابک تا گرفته شد، با اینکه با اینها جنگیدند، اموال زیادی به دست موالی من رسیده است. اگر مرحوم استاد خوانده بودند دیگر این حرف را نمی فرمودند مطلقا. یعنی اموال در اختیار اینهاست، به اینها رسیده الان. امام(ع) می فرماید خمسش را خارج کنند. خب این معنایش این است که بقیه ملکش است.

ایشان می خواهند بگویند نه اطلاق دارد، یعنی خمس را بدهند بقیه را هم صدقه بدهند. خب این اصلا به روایت نمی خورد. روایت می گوید فقد بلغنی ان اموالا عظاما صارت الى موالی، حضرت می فرماید این مثلا اموال بزرگی که گرفتید این خمسش را بدهید. نه اینکه بقیه را هم صدقه بدهید با روایت دیگر.

من فکر می کنم مرحوم استاد روایت را مراجعه فرمودند، فقط همین کلمه و مثل مال یوخذ لا یعرف له صاحبه، همین را نگاه کردند. دیگر بقیه را همان قاعده اصولی مطلق و مقید و که خمسش داده بشود، بقیه اش هم صدقه به خاطر روایتی که در باب صدقه آمده است. من فکر می کنم ایشان اینطور و الا روایت را که آدم نگاه می کند بعد می گوید من ضرب، حالا می خواهید بخوانید.

این روایت بله آقا

س: و من ضرب

ج: بعضی واو هم دارد. و من ضرب بعد هم به کلمه یوخذ واضح است که مراد مجهول المالک نیست. و مثل مال یوخذ. این معلوم است با جنگ و خونریزی و دعوا و اینها اموالی گرفته شده، چون یوخذ دارد.

س: دو تا است و ما صارت بعدی نیست یعنی؟

ج: نه یکی است. و قد بلغنی ان اموالا عظاما للخرمیه

س: صارت الی قوم من موالی، از خرمیه نه، قبلش دارد مثل مال یوخذ

ج: و من ضرب ما اخذ من خرمیه و قد بلغنی، این بلغنی توضیح آن است. اموال زیادی رسیده، اینها بیایند خمسش را بدهند. یعنی خب

بقیه اش هم دستشان بوده دیگر. نه اینکه بقیه اش را صدقه بدهند. این مطلبی که ایشان فرمودند جواب دوم ایشان روشن نیست.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین